

به کیمیای فروتنی و نجابت:
استاد عزیزم دکتر مسعود جعفری.

۱۲۳

بخارا
سال بیست و هفتم
شماره ۱۵۱
مرداد - شهریور
۱۴۰۱

تحلیل و ارزیابی زندگی و آثار عارف قزوینی (همانند هر آفریننده هنری دیگر) بدون شناخت روحیات و مشرب فکری او ناممکن است. زندگی ناآرام و پریشان در کودکی و نوجوانی، احساس عمیق تحقیرشدگی در نخستین دلبستگی عاشقانه، انتقام‌جویی‌های مداوم برای تسکین زخم‌های درونی، مرگ دوستانِ جانی در گیرودار مبارزات آزادی‌خواهانه، خودکشی یارانِ هم‌مسلك، رویارویی با فریبکاری مستبدان در کسوت مشروطه‌طلبی، برنیامدن آرزوهای میهنی و تجربه‌های تلخ و توان‌سوز دیگر از او شخصیتی آسیب‌دیده، عصیانگر، حسّاس، هیجانی، بدبین و پرخاشگر ساخت که آمیزه‌ای از خواست‌های متناقض بود.

پیوستنش به جنبش ترقی‌خواهی که گروه‌های متعدد و گسترده‌ای از انقلابیون را در خود جای داده بود، ناگزیر به کشمکش‌هایی می‌انجامید. صراحت و سادگی توأمان عارف در مواجهه با رویدادها و کسانی که هریک به طریقی در انقلاب مشروطیت حضور داشتند، به مناسباتی ناپایدار و سرشار از نزاع انجامید که زندگی‌اش را بسته تندباد حوادثِ گوناگون کرد؛ اما همان‌گونه که خود نوشت و سرود از روزی که پا در دایره آزادی‌خواهی گذاشت خواست‌های شخصی را کنار زد و بر عهد شرافتمندانه‌اش تا واپسین نفس ایستاد:

تا آن دقیقه‌ای که نکرد استخوانم آب از سر هوای عشقِ وطن، دست‌برداشت

می‌توان گفت سراسر عمرش به جدال گذشت: جدال با خویش و دیگران؛ دیگرانی که به داوری او پا از طریقِ آزادی بیرون می‌گذاشتند و به نام وطن‌خواهی، به خیانت و عیش و تاراج مشغول یا به نیرنگ و چرب‌زبانی از پیِ سودِ خویش بودند. یکی از آن کسان که خصومت‌های عارف و او به دیر انجامید مَلِک‌الشعراء، محمدتقی بهار بود. مجادلات عارف و بهار هم انگیزه‌های شخصی داشت و هم از اختلافات در سلوک و مواضع سیاسی مایه می‌گرفت (از جمله مخالفت بهار با سیدضیاءالدین طباطبایی و کابینهٔ سیاهش که عارف از بُن دندان خواهانشان بود، دوستی بهار با سید حسن مدرس و نیز با دو برادر یکه‌تاز سیاست ایران در آن عصر که عارف از آن‌ها متنفر بود: وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه)، گاه نیز ناشی از غلبهٔ سوءظن بر کار و کردار عارف بود. کدورت به هنگام ساخت تصنیف به‌مناسبت جشن تاج‌گذاری احمدشاه، مناقشات در قضیهٔ جمهوری و سلطنت رضاشاه، چاپ یادداشتی در موضوع انتحار با امضای مستعار «بازیگوش» و پیشامدهای دیگر، پیوندهای میان عارف و بهار را می‌گسست. در کنار زودرنجی و خُلقیات دیگر عارف که روابطش را شکننده می‌کرد باید پاره‌ای محافظه‌کاری‌ها و ملاحظه‌کاری‌ها و دورنگی‌های بهار و همچنین نیش‌های زبانی و قلمی او به عارف را نیز پیش چشم داشت. در سال‌هایی به دلیل اختلاف‌های سیاسی، تصنیفی از عارف را به ریشخند گرفت و گاه شعرهایی گزنده در هجو و مخالفت با او سرود. بعدها در مثنوی مستزادی با مطلع:

سرمد! شعری که گفתי خوب بود صاف و بی‌تعقید و خوش‌اسلوب بود

که خطاب به صادق سرمد سرود با تفکیک تصنیف از دیگر قوالب شعری، تصنیف‌های عارف را «نیک» خواند و ستود؛ اما او و عشقی را در گروه شاعرانِ «عوام»^(۱) جای داد.

۱. تصنیفِ تاج‌گذاری

اواخر بهار یا تابستان سال ۱۲۹۴ شمسی عارف با تمایل احمدشاه و اشارهٔ گروهی از اهل خلوتِ دربار از جمله عین‌السلطان بر آن شد تا به‌مناسبت نخستین سالگرد جشن تاج‌گذاری شاه تصنیفی بسراید و از مَلِک‌الشعراء بهار خواست او را در اتمام تصنیف یاری دهد. بهار پذیرفت. عارف در یادداشت «تاریخ تصنیف ساختن من» نوشته: «از مَلِک‌الشعراء که آن‌وقت عالم صمیمیتی با ایشان داشتم اکمالِ این تصنیف را که شروعِ آن را با برگردان:

(۱) دیوان مَلِک‌الشعراء بهار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، جلد دوم، صص ۲۲۶-۲۳۰.



• دکتر سعید پورعظیمی و دکتر مسعود جعفری جزی

گوی به ساقی که می بیارد متصل و پی ز پی بیارد
از خُم جمشید جم بریزد در سرِ کاووس و کی بیارد

ساخته بودم خواهش کردم. او نیز اول از زیر این بار پهلوی خالی کرده؛ بعد ساخت
که برگردان دوره اول این است:

پادشها مُلک جم خراب است پای بداندیش در رکاب است
خیز و به این کار چاره‌ای کن چاره بیچارگان ثواب است

صورت کامل این تصنیف که با مطلع «کشیده تُرک چشمش ز خال و خط سیاهی / مگر به دل بیابد در این منازعه راهی» در روزنامه نوبهار (سال چهارم، سه‌شنبه، غُرّه محرم ۱۳۳۴ / ۱۷ آبان ۱۳۹۴، شماره ۸۵، ص ۴) منتشر شده در هیچ‌یک از چاپ‌های دیوان عارف نیامده است. این سطرهای سروده عارف در این تصنیف خطاب به شاه است:

تو شاه شیرگیری، تو پورِ اردشیری به حال ما بصیری، خیبری، بشیری

برگردان سروده بهار نیز در خطاب به شاه و در هشدار اوضاع نابسامان مملکت و طمع بیگانگان به خاک ایران است. ضمن ساخت تصنیف مشترک چه پیش آمد که عارف حساس بدین رشته همکاری را گسیخت بر ما نامعلوم است؛ این جمله او

نیز گره‌گشا نیست: «ولی افسوس که در همان روز، مَلِک به طمع این افتاد که عارف بشود و مرا در سایه بگذارد؛ چون ایران سرزمین حسد است و تخمی جز رشک بار نمی‌آورد.»^(۱) و کار تا آنجا پیش رفت که بعدها عارف این قبیل تصنیف‌های مشترک را «حرامزاده» خواند و از قبول این تصانیف به‌نام خود سر باز زد و در باب تصنیف یادشده نوشت: «باینکه اغلب مردم این تصنیف را از من می‌دانند، من آن را در جزو تصنیف‌های خود ننوشتیم.»^(۲) و چنین هم کرد و تصنیف را در دیوان خود نیاورد. این نثار چندان نبود که روابط دو شاعر را تیره کند و این امر از نامه‌ای که بهار در سال ۱۳۰۱ در پی خودکشی حبیب میکده^(۳) برای عارف ارسال کرد و پاسخ محبت‌آمیز او به بهار پیداست: «مَلِک جان قربانت شوم! انصاف خواهید داد که اوقات عمر به تلخی گذشته است؛ ولی بدانید کاغذ شما در تلخ‌ترین ساعات زندگی و سخت‌ترین دقائق بدبختی زیارت گردید.»^(۴)

نمی‌دانیم دو شاعرِ ملی ما چند تصنیف مشترک ساخته‌اند. مشهورترین تصنیف عارف را شیخ و شاب شنیده‌اند:

از خونِ جوانانِ وطن لاله دمیده
از ماتمِ سروِ قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبَل از این غصّه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده

تصنیفی که در حدود سال ۱۲۹۰ شمسی در دوره دوم مجلس شورای ملی به یاد حیدرخان عموآوغلی (۱۲۵۹ ش - ۱۳۰۰ ش) طبع گردید و پاییز ۱۲۹۱ شمسی در استودیوی کمپانی گرامافون رکورد (Gramophone Record) در کوچه فیل‌خانه لاله‌زار با صدای زری خانم و تار آرشاک‌خان توسط ادموند جیمز پیرس (Edmund James Pearce) روی صفحه سنگی (دو رویه) به شماره G.C.-14-12581 ضبط شد. برگردان زیبای این تصنیف چنین است:

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ، سر کین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری (نه آیین داری) ای چرخ

(۱) دیوان عارف قزوینی، به‌کوشش صادق رضازاده شفق، برلین، چاپخانه مشرقی، ۱۳۰۳، قسمت تصنیف‌ها، صص ۶-۷.

(۲) همان‌جا.

(۳) پسر میرزاسلیمان میکده از دوستان مشترک عارف و بهار.

(۴) همان، ص ۱۴۲.



• عارف قزوینی

اما بهار نیز تصنیفی دارد با آغاز «دردا که ندیدیم وصال رخ دلداری» و با تکرار همین برگردان.^(۱) می‌توان احتمال داد این ترجیع نیز نتیجه روزهای همکاری دو شاعر بوده باشد: یا اثر طبع هر دو، یا سروده یکی از آنها که دیگری نیز در تصنیف خود از آن استفاده کرده است.

۱-۱. بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد

یکی از زیباترین تصنیف‌های قرن اخیر که به افسون صدای محمدرضا شجریان ذهن و ضمیر دوستداران موسیقی و آواز ایرانی را تسخیر کرده تصنیف «بهار دلکش» است که شجریان آن را در آلبوم «عشق داند» به نام عارف خواند. این تصنیف که نخستین بار به همت علیرضا بصیری در سومین چاپ دیوان عارف در سال ۱۳۳۷ (صص ۴۳۵-۴۳۶) در شش بند منتشر شد در چاپ سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۴۴ و ۱۳۵۴ دیوان بهار نیامده است و مهرداد بهار آن را در سال ۱۳۶۸ به چاپی که از دیوان پدرش به طبع رساند علاوه کرد.^(۲) تصنیف «بهار دلکش» در دیوان عارف در شش بند انتشار یافت:

(۱) دیوان ملک‌الشعراء بهار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، جلد دوم، صص ۵۱۹-۵۲۱.

(۲) همان، ص ۱۳۲۵.

بهارِ دلکش رسید و دل^(۱) به جا نباشد
 از اینکه^(۲) دلبرِ دمی به فکر ما نباشد
 در این بهارِ ای صنم بیا و آشتی کن^(۳)
 که جنگ و کین با منِ حزین روا نباشد
 صبحدم بلبل بر درختِ گل به خنده می گفت:
 مه جبینان را نازنینان را وفا نباشد.

اگر که با این دلِ حزین تو عهد بستی^(۴)
 حبیبِ من با رقیبِ من چرا نشستی
 چرا عزیزم دلِ مرا از کینه خستی
 بیا برم شبی از وفا ای مه الستی
 تازه کن عهدی که با ما بستی^(۵)

به باغ رفتم دمی به گلِ نظاره کردم
 چو غنچه پیراهن از غم تو پاره کردم
 روا نباشد اگر ز من کناره جویی
 که من ز بهر تو از جهان کناره کردم
 ای پری پیکر، سروِ سیمین بر، لعبت بهاری^(۶)
 مهوشی جانا، دلکشی اما وفای نداری

(۱) در دیوان بهار به اشتباه به این صورت آمده: رسیده و دل.

(۲) در دیوان بهار: آنکه.

(۳) در دیوان بهار: بیا تو آشتی کن.

(۴) در دیوان عارف به اشتباه به این صورت آمده: اگر تو با این دل حزین عهد بستی.

(۵) در دیوان بهار: بیا در برم از وفا یک شب، ای مهِ نخشب، بت بهاری / تازه کن عهدی، تازه کن عهدی که بر شکستی.

به نظر می‌رسد این بند در دیوان عارف با خطاهایی چاپ شده که یا در حروفچینی رخ داده یا در خواندن دستخط خطا کرده‌اند.

(۶) در دیوان بهار: بت بهاری.

به باغ رفتم؛ چو عارضت گلی ندیدم
 ز گلشن از مراد دل گلی نچیدم
 به خاک کوی تو لاجرم وطن گزیدم
 ببین در وطن از رفیقانت، وز رقیبانت
 در وطن خواهی چه‌ها کشیدم^(۱)

ز جشن جمشید جم دلی نمانده خرم
 از آنکه اهرمن را مکان بود به کشور جم
 به پادشاه عجم بده ز باده جامی
 مگر که پادشه عجم ز دل برد غم
 خسرو ایران باد جاویدان
 به تخت شاهی دشمنش بی‌جان
 ملکش آبادان چنان‌که خواهی

ز جنگ بین‌الملل مرا خبر نباشد
 ز بارش تیر آهنین حذر نباشد
 مرا به غیر از غمت غم دگر نباشد
 تو شاه منی با ولای تو با صفای تو
 از رقیبانت حذر نباشد.

محمدعلی سپانلو این تصنیف را با قید احتمال کار مشترک عارف و بهار دانسته بود: «از آنجا که در ترانه فوق اشاره به ایام جنگ بین‌الملل اول شده و در آن دوران خبر داریم که عارف و بهار با هم کار مشترک می‌ساخته‌اند می‌توانیم فرض کنیم که سرایش آن نتیجه همکاری هر دو شاعر باشد.»^(۲)

من نیز به دلایلی تا سال‌ها می‌اندیشیدم این تصنیف از ساخته‌های عارف و بهار است و جز یادداشت اسماعیل یکانی تحت عنوان «بدیعیات: کنسرت عارف» در روزنامه ایران (سال سوم، شنبه، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق. / ۳ مهر ۱۲۹۸ ش، شماره

(۱) عبارت «در وطن خواهی» در دیوان بهار نیامده و این سطر چنین است: ببین در وطن از رفیقانت، وز رقیبانت چه‌ها کشیدم (از رفیقانت وز رقیبانت چه‌ها کشیدم).

(۲) دیوان عارف قزوینی، تدوین محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت، تهران، نگاه، ۱۳۸۱، ص ۳۳۵.



• ملک الشعراء بهار

۱۹۲، ص ۴) که تصنیف را از بهار دانسته و دو بند اول را آورده و این سخن عبدالله دوامی که: «آهنگ از درویش‌خان و شعر از ملک الشعراء بهار است که در جشن مجلس شورای ملی به نفع حریق‌زدگان شهر آمل تخصیص داده شده. در سال ۱۲۹۴ خورشیدی خوانده و اجرا گردیده. بندهای دیگر در دیوان عارف آمده.»^(۱) سندی که اثبات کند سراینده / سرایندگان این تصنیف کیست / کیانند نیافتم. در باب سخن استاد دوامی یادآوری یک نکته ضروری است: آتش‌سوزی مهیب آمل نه در سال ۱۲۹۴ که عصر روز شنبه یازدهم فروردین ۱۲۹۶ شمسی از یک دکان آهنگری در بازار شعله گرفت و طی دو ساعت و نیم چهارصد و هفتاد دکان و حجره از پانصد باب را سوزاند و خانه‌ها و مسجد و کاروانسرا و عمارت‌های فراوان دیگر را خاکستر کرد؛ بنابراین، سخن دوامی در تاریخ برگزاری جشن به نفع حریق‌زدگان آمل نادرست است.

سید محمود فرخ خراسانی از سال ۱۲۹۵ شمسی به استنساخ و گردآوری اشعار بهار از روی مُسَوِّدات گوناگون پرداخت و اشعاری را که «نه در نسخه مدوّن بهار موجود بود و نه در اوراق پراکنده مُسَوِّدات، از روی نشریات و روزنامه‌ها» به نسخه جامع خود افزود و حتی تا سال‌های پایانی دهه پنجاه و پیش از مرگش دست از کار

(۱) ردیف آوازی و تصنیف‌های قدیمی، به روایت استاد عبدالله دوامی، گردآورنده: فرامرز پایور، تهران، ماهور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۷.

نشست و با دقت و وسواس کوشید با گردآوری دست‌نویس‌های بهار که نزد ادیبان و شاعران و دیگر کسان بود مجموعه‌ای کامل از شعرهای مَلِک را فراهم کند.^(۱) او حتی «گاه مشخص کرده که فلان بیت یا فلان شعر از بهار نیست و به اشتباه در این دیوان درج شده است.»^(۲) با این وصف، در چاپ جدید دیوان بهار نیز که بر اساس همین دست‌نویس‌های محمود فرخ فراهم آمده — و بیش از ۳۵۰۰ بیت افزون بر چاپ‌های دیگر دیوان بهار دارد — نشانی از این تصنیف نمی‌یابیم! چگونه ممکن است تصنیفی به این زیبایی و خوش‌آهنگی که در جشن مجلس شورای ملی در برابر جماعتی انبوه اجرا شده از چشمان تیزبین محمود فرخ که از معاشران کهن بهار بوده پنهان مانده باشد؟! هرچند مُحال نیست؛ بسیار شگفت است. محمود فرخ حتی این تصنیف را جزو سروده‌های منتسب به بهار نیز نیاورده است!

یافتن یادداشتی از بهار در روزنامه ایران به تردیدهایم فیصله داد. او در سال ۱۳۰۷ با اعلانی در روزنامه ایران (سال دوازدهم، یکشنبه، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۴۷ ق. / ۲۲ مهر ۱۳۰۷ ش، شماره ۲۷۸۵، ص ۱) شماری از تصنیف‌های خود را یاد کرده:

اطلاع به خوانندگان

از عموم خوانندگان محترم تمنا دارم از خواندن تصانیفِ موسیقیِ قدیم و جدید اینجانب در صفحات گرامافون بدون اجازه کتبی و گرفتن صورت صحیح بی‌غلط خودداری کنند. و در صورت تخلف به مقامات قانونی شکایت خواهد شد. و برای استحضار ذیلاً صورتی از آن جمله ذکر می‌شود که اشتباه و غفلتی روی ندهد:

بهار دلکش، باد صبا بر گل گذر کن، ای شهنشه، ای شکسته‌دل، نهاده کشور دل باز رو به ویرانی، گر رقیب آید، ایران هنگام کار، ز من نگارم، پرده ز رخ برافکن، سرود پهلوی، عروس گل، مرغ سحر و غیره. ولی راجع به غزلیات و اشعار غیر مصنفه اختیار خواهند داشت که بدون اجازه کتبی بخوانند؛ ولی مع‌ذلک برای احتراز از اغلاطی که غالباً به‌واسطه نداشتن صورت صحیح در خواندن اشعار روی داده و علت اصلی این اخطار شده، هرگاه از خود اینجانب صورت بخواهند بهتر خواهد بود. (مَلِک الشعراء بهار)

(۱) دیوان مَلِک الشعراء بهار، گردآورده سید محمود فرخ خراسانی، به کوشش مجتبی مجرّد و سید امیر منصوری، تهران، هرمس، ۱۳۹۷، صص ۴-۵.

(۲) همان، ص ۱۳.

اطلاع بخوانندگان

از عموم خوانندگان محترم تمنی دارم از خواندن تصانیف موسیقی قدیم و جدید اینجانب در صفحات گرامافون بدون اجازه کتبی و گرفتن صورت صحیح بی غلط خود داری کنند - و در صورت تخلف بمقامات قانونی شکایت خواهد شد - و برای استحضار ذیلا صورتی از آن جمله ذکر میشود که اشتباه و غفاتی روی ندهد :

بهار دلکش - باد صبا بر گل گذر کن - ای شهنشه - ای شکسته دل - نهاده کشور دل باز رو بوبرائی - گور قیپ آید - ایران هنگام کار - زمین نگارم - پرده زرخ برفکن - سرود پهلوی - عروس گل - مرغ سحر و غیره ...
ولی راجع بزیلیات و اشعار غیر مصنفه اختیار خواهند داشت که بدون اجازه کتبی بخوانند ولی معذک برای احتراز از اغلاطی که غالباً بواسطه نداشتن صورت صحیح در خواندن اشعار رویداده و علت اصلی این اخطار شده ، هرگاه از خود اینجانب صورت بخوانند بهتر خواهد بود .
ملک الشعراء - بهار ۲ - ۱

• یادداشت ملک الشعراء بهار در روزنامه ایران، ۲۲ مهر ۱۳۰۷

نوشته بهار دو نکته را اثبات می‌کند: نخست اینکه تصنیف «بهار دلکش» از آن اوست (یادداشت بهار در سال ۱۳۰۷ در زمان حیات عارف منتشر شده است)؛ دوم اینکه تصنیف «باد صبا بر گل گذر کن» که در دیوان عارف آمده^(۱) نیز از عارف نیست و به درستی در دیوان بهار آمده است؛^(۲) اما درباره بندهای پنجم و ششم تصنیف «بهار دلکش» همچنان تردیدها برجاست.

این تصنیف در دیوان بهار تاریخ و توضیح و شأن نزول ندارد و جز پاره‌ای تفاوت‌ها که در ضبط برخی کلمات و سطرها در دیوان دو شاعر دیده می‌شود، عمده‌ترین تمایز دو صورت تصنیف، تعداد بندهاست. چهار بند نخست تصنیف در دیوان بهار در دو بند آمده و فاقد بندهای پنجم و ششم است. تصنیف ساختار اغلب شعرها و تصنیف‌های عارف را داراست؛ یعنی با تشبیه‌مانندی آغاز می‌شود و در بندهای بعد، سخن اصلی که سیاسی و اجتماعی است بیان می‌شود. در این تصنیف بندهای پنجم و ششم حامل این معنا هستند. آیا می‌توان گفت این تصنیف هم جزو کارهای مشترک دو شاعر بوده و بندهای اول تا چهارم سروده بهارند و بندهای پنجم و ششم سروده عارف و به همین دلیل دو بند پایانی در دیوان بهار نیامده‌اند؟

احمدشاه قاجار چهارشنبه، ۳۰ تیر ماه ۱۲۹۳ شمسی تاج‌گذاری کرد و جنگ جهانی اول چهارشنبه، ۵ مرداد ۱۲۹۳ ش. / ۵ رمضان ۱۳۳۲ ق. / ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ م. درگرفت. عارف به‌صراحت از تصنیف «کشیده ترک چشمش ز خال و خط سیاهی...»

(۱) کلیات دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۴۲۲.

(۲) دیوان ملک الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار، ص ۱۳۱۹

که به مناسبت جشن تاج‌گذاری ساخته شده یاد کرده و نوشته: «قبل از سفر مهاجرت مشغول تشکیل ارکست نمایش بودم که در تیاتر باقراوف داده شد.» در نتیجه پیداست که سال ساخت این تصنیف نیمه نخست سال ۱۲۹۴ شمسی، در سالگرد تاج‌گذاری و پیش از سفر مهاجرین بوده و چنانکه گذشت بندهای پایانی این تصنیف خطاب به شاه است؛ همانند تصنیف «بهار دلکش» که در دو بند پایانی اش همچون «دعای تأیید» قصاید مدحی سراینده برای شاه آرزوی سلامت و جاودانگی کرده است. در بندهای پنجم و ششم از «به تخت نشستن شاه» و «جنگ بین الملل» سخن در میان آمده. با تکیه بر سطر «از آنکه اهرمن را مکان بُود به کشورِ جَم» نمی‌توان به قطعیت حکم کرد که شعر پس از بهمن ۱۲۹۳ و اشغال ایران سروده شده؛ زیرا می‌توان احتمال داد این سطر در باب حضور روسیه و انگلستان و دیگر دُول بیگانه در کشور باشد؛ هرچند گمان نخست قوّت بیشتری دارد. از تقارن دو رویداد تاج‌گذاری و جنگ جهانی اول می‌توان دریافت که تصنیف در یکی از سال‌های ۱۲۹۳ یا ۱۲۹۴ سروده شده است؛ اما اینها همه هنگامی محتملند که این دو بند متعلق به این تصنیف باشند؛ زیرا می‌توان گمان برد این دو بند — به خطا یا عامدانه — از تصنیفی دیگر به این تصنیف افزوده شده‌اند یا شاید سروده عارفند و بهار با افزودنشان به چهار بند نخست مخالفت کرده است. اگر بندهای پنجم و ششم به این تصنیف تعلق داشته باشند تاریخ تصنیف حدود همان سال‌های ذکرشده خواهد بود و اگر نه تا به دست آمدن سندی متقن نمی‌توان تاریخ تصنیف را مشخص کرد و درباره این دو بند حکم قطعی داد.

۲. ستیزهای سیاسی

ریشه‌های خصومت عارف و بهار در اختلاف دیدگاه‌های سیاسی آنهاست. اوج این اختلاف در ماجرای کودتای سیدضیاء و حمایت عارف از او و در مقابل، حمایت‌های بهار از چهره‌های منفور نزد عارف همچون قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و... بروز کرد. جانبداری بهار از قوام به معنای مخالفت او با سیدضیاء و رضاخان و کلنل پسپان بود.

قوام پس از سقوط سیدضیاء به نخست‌وزیری رسید و درصدد انتقام از پسپان برآمد. عارف که کلنل را ناجی ایران می‌دانست، برای همراهی او رهسپار خراسان شد؛^(۱) اما با مرگ کلنل آرزوهای عارف، برنیامده دفن شد. عارف قوام را عامل مرگ

(۱) بی‌اعتنایی‌های عارف به ایرج‌میرزا و انتقادش از حکومت قاجار، در همین سفر خراسان بود که انگیزه سرودن عارف‌نامه شد. (بنگرید به: «شان نزول عارف‌نامه»، سعید پورعظیمی، بخارا، سال بیست و پنجم، آذر و دی ۱۳۹۹، شماره ۱۴۰، صص ۳۷۸-۳۹۷).

کلنل می‌دانست و مدرّس را هم در این میان از مقصّران اصلی به قدرت رسیدن قوام می‌دید: «باعث کشته شدن سردار با افتخار ایران، کلنل محمدتقی‌خان، نیز همه می‌دانند قوام‌السلطنه شد و اسباب دو مرتبه رئیس‌الوزرا شدن او هم باز همه می‌دانند مدرّس شد.»^(۱) دفاع مدرّس از قوام، عارف را چنان خشمگین کرد که مدرّس را با «کانون فساد اکراد»^(۲) یعنی اسماعیل سمیتقو می‌سنجید و حتی او را خائن‌تر از سمیتقو قلمداد می‌کرد: «به عقیده من ضرر و خیانت مدرّس هزاربار زیاده‌تر است از اسماعیل آقای سمیتقو.»^(۳) نفرت عارف از مدرّس به قدری بود که همه‌جا با توهین و طعنه از او نام می‌برد^(۴) و نوشت مدرّس شخصی فرصت‌طلب و در جست‌وجوی شهرت بود^(۵) و حتی از سلامت یافتن او پس از بیماری، ابراز دل‌تنگی و برای او آرزوی مرگ کرد.^(۶) خلاصه آنکه واقعه خراسان و نقش قوام در مرگ کلنل، به خصومت عارف با طرفداران قوام در آن برهه انجامید.

خاطره دردناک مرگ پسیان که عارف با تمام وجود او را می‌ستود، تأثیری ویرانگر بر او داشت. می‌گفت «خبر مرگ کلنل استخوان‌های مرا خرد کرد.»^(۷) ضربه روحی دیگری که در همان ایام عارف را سرخورده و متواری کرد، طرفداری او از سیدضیاء بود. پس از خروج سیدضیاء از ایران نیز عارف با تصنیف «ای دست حق پشت و پناهت باز آ» خواستار بازگشت او به کشور شد و مخالفان و مطبوعات، این امر را دستاویز حمله به عارف کردند: «همین خطای بزرگ، اسباب تجرّی هر هرزهدرایی شد.»^(۸) گستره حمله اوباش مطبوعاتی به عارف تا حدی بود که نوشت:

(۱) دیوان عارف قزوینی، به‌کوشش صادق رضازاده شفق، ص ۶۰.
 (۲) تعبیری از مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه). بنگرید به: مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوّار، ۱۳۴۴، ص ۳۶۱.
 (۳) دیوان عارف قزوینی، به‌کوشش صادق رضازاده شفق، ص ۶۰.
 (۴) در مطلبی مفصّل درباره مدرّس، با طنز و طعنه می‌گوید: «کار این مملکت گذشته است، بوی مرگ از در و دیوار و گوشه و کنار می‌آید. بگذارید بازماندگان بدانند علل اضمحلال یک ملت شش‌هزارساله چه بوده است. اگر صد سال بعد خواستند بفهمند مدرّس دارای چه ترکیب و قیافه و اندام و لباس و اخلاق و عقیده بوده است چه جور می‌شود به آن‌ها فهماند. عکس و نقاشی هیچ‌کدام نمی‌توانند چرک و کثافت و بدترکیبی کسی را آن‌طور که هست نمایش دهند.» (تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی (رساله دکتری)، سعید پورعظیمی، دانشگاه خوارزمی، شهریور ۱۳۹۷، ص ۱۹۵ و ۱۹۸.
 (۵) «من مدرّس را شناخته، می‌خواهم دیگران هم او را بشناسند. این سید دلش می‌خواهد همه بی‌واسطه او را بشناسند» (همان، صص ۲۰۰-۲۰۱). مدرّس می‌خواهد: «که به قول خودش خواجه‌نصیر طوسی شود» (همان، ص ۲۰۵).
 (۶) همان، ص ۲۹۱.

(۷) نامه عارف به غلامعلی رعدی آدرخشی، آینده، سال پانزدهم، خرداد - مرداد ۱۳۶۸، شماره‌های ۳-۵، ص ۳۹۹.

(۸) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۳۰۲.



• کلنل محمدتقی خان پسیان

از دست هجوم هوچی‌های ولگردِ غافلِ کوچه‌گردِ تهران و از دست بی‌شرمیِ جرایدِ بی‌آبروی آن، برای خیانتی که به مملکت از من سرزده، یعنی به طرفداریِ آسید ضیاءالدین، آن نمایش فراموش‌نشدنی را داده، فرار به شمیران کرده بودم.^(۱)

در نامه‌ای به غلامعلی رعدی آدرخشی، از رنجی که در آن روزگار کشیده و نقش برجسته بهار در تخریب‌ها و همچنین عارفنامه ایرج‌میرزا که در جای خود مصیبتی دیگر بوده، چنین یاد می‌کند:

سه چیز مرا پیر بلکه تمام کرد: کشته شدن سردار نامی ایران که قرن‌ها خواهد گذشت و نظیر او را این کشور بلا دیده نخواهد دید: کلنل محمدتقی پسیان؛ هوی یک مشت شیاد بی‌عاطفه دزد خیانت‌پیشه که از آن جمله است: مَلِک الشعراء، مرا به طرفداری از آقا سیدضیاء و عارفنامه جلال‌الممالک ایرج‌میرزا.^(۲)

(۱) همان، ص ۱۱۴.

(۲) نامه عارف به غلامعلی رعدی آدرخشی، آینده، سال پانزدهم، خرداد - مرداد ۱۳۶۸، شماره‌های ۳-۵، ص ۳۹۹.

پس از ناکامی مشروطه^(۱) و برخاستن نغمهٔ جمهوری، بهار با رضاخان و جمهوری او مخالفت کرد. حتی عشقی انقلابی هم عارف را نواخت و در مقالهٔ «جمهوری قلابی» او را «استفاده‌چی» نامید و در باب جمهوری‌خواهان نوشت: «چیزی که خیلی مضحک به نظر می‌رسد این است که گوسفندچران‌های سقز جمهوری‌طلب شده‌اند و این گوینده با یک مَن فکل و کراوات ضد جمهوری هستم!»^(۲) عارف که دل در جمهوری بسته بود، تصنیف‌هایی سرود و کنسرتی در حمایت از جمهوری روی صحنه برد و حتی به اصرار ناصرالاسلام ندامانی، به دیدار رضاخان رفت.

از آنجایی که نمی‌خواستیم به نظر بدی که همیشه او را دیده بودم حالا دیده باشم داشتم به خود امیدواری می‌دادم که آن‌شاءالله این همان کسی است که محیط از برای احتیاج امروزهٔ خود او را تربیت کرده.^(۳)

مخالفت بهار با جمهوری رضاخانی به اختلافات عارف با بهار دامن زد؛ اما پس از زوال جمهوری و آغاز سلطنت پهلوی، بهار و وحید دستگردی به ستایش رضاشاه پرداختند و همین موضوع واکنش عارف را برانگیخت. بهار که روزی در قصیده‌ای آرزو کرده بود «ماهی از دامن شرق» و «درختی از ابر سیاه» برآید و سروده بود:

وطن چاهسار است و بندِ عزیزان بمان تا عزیزی ز چاهی برآید
مگر ز آهِ مظلوم گردی بخیزد وز آن‌گرد صاحب‌کلاهی برآید^(۴)

«صاحب‌کلاه» مقصود، یک دهه بعد برآمد، مخالفان را آب از لبهٔ تیغ داد و با پیشنهاد سیدمحمد تدین در انتقال قدرت از دودمان قاجاریه به خاندان پهلوی بر تخت نشست. مشهور است که علی‌اکبر داور، محمد درگاهی (محمد چاقو)، رئیس کل نظمیه، و چند تن دیگر فهرستی از کسانی که سابقهٔ مخالفت با رضاخان داشتند

(۱) نویسندهٔ این سطور قائل به شکست مشروطه نیست و مقصود از «مشروطهٔ ناکام» و «ناکامی مشروطه» در این مقدمه بیان رأی عارف دربارهٔ فرجام مشروطه است. او در نوشته‌هایش بارها از شکست مشروطه سخن گفته (نامه‌های عارف قزوینی، به‌کوشش مهدی به‌خیال، تهران، هرمس، ۱۳۹۶، ص ۲۰۸) و از آن باعنوان «دورهٔ انقلاب ناقص ایران» یاد کرده است (آینده، سال هجدهم، مهر - اسفند ۱۳۷۱، شماره‌های ۷-۱۲، ص ۴۵۱)؛ نیز: تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۳۰۷. فرخی یزدی نیز مشروطه را «انقلاب ناقص» نامیده است: «از انقلاب ناقص ما بود کاملاً / دیدیم اگر نتیجهٔ معکوس انقلاب.» (دیوان فرخی یزدی، تصحیح حسین مکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۹۳). احسان طبری تعبیر «مشروطهٔ نیم‌بند» را به کار برده است. (ایران در دو سدهٔ واپسین، تهران، شرکت خاص انتشارات توده، ۱۳۶۰، ص ۱۹۰.

(۲) سیاست، سال سوم، دوشنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۳، شمارهٔ ۲۵، ص ۴.

(۳) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۲۲۳.

(۴) دیوان بهار، تهران، امیرکبیر، جلد اول (۱۳۳۵)، ص ۲۶۹.

فراهم کردند و برای نمایندگی به تصویب رضاخان رساندند و همین مجلس آبان سال ۱۳۰۴ شمسی به سلطنت رضاخان و انقراض قاجاریه رأی داد.

عارف در پاره‌ای از نوشته‌ای که به گاردن پارتی پارک امین‌الدوله — که به افتخار ملیون برگزار شد — اختصاص داده، بهار و وحید دستگردی را «شعرای آستانه و انقلابی دیررسیده و زود جابه‌جا شده» خواند که «وکیل و وزیر و صاحب مجله شدند؛ کسانی که در روزگار سخت آزادی‌خواهی «جرئت عرض اندام کردن نداشتند یا اساساً اندام نداشتند.»^(۱) عارف ستایش بهار از رضاشاه را ناشی از منفعت‌پرستی و هراس در از دست دادن کرسی وکالت مجلس می‌دانست.^(۲) پس از این ماجرا، نفرت عارف از بهار به حدی رسید که به غلامعلی رعدی آدرخی نوشت: «همین قدر بدانید نمی‌خواهم شما ملک‌الشعرا و [روزنامه] طوفان را صورتاً هم بشناسید.»^(۳)

۲-۱. تلافی‌جویی با وزن و ردیف و قافیه

زد و خورده‌های دو شاعر در مکتوبات و گلایه‌های شفاهی نزد دوستان منحصر نمی‌نماند و گاه به رویارویی با وزن و قافیه می‌کشید و آتش کدورت‌ها را شعله‌ورتر می‌کرد.^(۴) در سال ۱۲۹۷ عارف در استانبول تصنیف استقلال ارمنستان را سرود:

بماندیم ما و مستقل شد ارمنستان
زبردست شد زبردست زبردستان

بهار با تمسخر تصنیف نوشت: «بخوردیم ما اشکنه به زور ترشی!» و تصنیف‌ها و نقیضه‌های دیگری نیز در برابر چند تصنیف عارف ساخت. عارف پس از خروج سید ضیاء از کشور تصنیفی نوشته و خواستار بازگشت سید به ایران شده بود:

ای دست حق پشت و پناهت بازآ
چشم آرزومند نگاهت بازآ
وی توده ملت سپاهت بازآ
قربان کابینه‌ی سپاهت بازآ...

و بهار در پاسخ به آن تصنیف و هجو سیدضیاء گفت:

(۱) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۱۰۱.

(۲) همان، ص ۲۳۴ و ۲۶۲.

(۳) آینده، سال پانزدهم، خرداد - مرداد ۱۳۶۸، شماره‌های ۳-۵، صص ۳۹۷-۴۹۱.

(۴) بنگرید به «نامه امیر مهدی بدیع به ایرج افشار»، کلک، مرداد - آذر ۱۳۷۶، شماره‌های ۸۹-۹۳، ص ۱۹۸.

ای اجنبی پشت و پناهت بازآ بدخواه ایران خیرخواهت بازآ
 عارف به قربانِ نگاهت بازآ لعنت به کابینه‌ی سیاهت بازآ
 بعد از کُله‌برداری سی ساله گفتی که این ملت بُودِ گوساله
 جستی ز چنگِ هوچی و رجّاله اسمارت^(۱) و نُرمان^(۲) پیرِ راهت بازآ
 در اجنبی خواهی تو را ثانی نیست کس چون تو دلّالِ بریتانی نیست
 فکرِ تو غیر از محورِ ایرانی نیست نفرین بر افکارِ تباہت بازآ...^(۳)

عارف در تصنیفی دیگر سگش را مخاطب کرده، از او خواست طرفدارانِ قجر و ضد جمهور را که «دو سر قاف»^(۴) و «جنسِ خر» ندلت و پار کند:

ژیان هاف هافو شو هاف کن ببینم^(۵)
 برای هاف سینه صاف کن ببینم
 در ایران انقلابی جز تو کس نیست
 درین خونریزی اسراف کن ببینم...

و مَلک الشعرا را «بی شرف» نامید. بهارِ خشمین در پاسخ سرود:

عارف هوچی شدی، هوکن ببینم چو فیدل^(۶) باز عوعو کن ببینم
 به دورِ سفرهٔ چربِ فلانی به سانِ گربه مومو کن ببینم...^(۷)

ناسزاهای منظوم دهان به دهان می پیچید، زمانی در عیان خاموش می گشت؛ اما در نهان جاری بود؛ همچون هجوی مهلک که مَلک الشعرا تحریر کرد و در نسخه‌های چاپیِ آثارش نیامد تا اینکه با دستنویس محمود فرخ به ما رسید:

دوش ده تن به مجلسی بودند همگی گرم معرفت پاشی
 مهملاتِ جنابِ عارف را خواند ناگه عزیزهٔ کاشی^(۸)
 اولی گفت راستی به خدا خوب کسبی ست کسبِ قلاشی

(۱) والتر اسمارت از اعضای سفارت انگلستان که در کودتای ۱۲۹۹ شمسی نقش عمده داشت.

(۲) هرمان نورمن وزیرمختار انگلستان در ایران از اردیبهشت ۱۲۹۹ تا مهر ۱۳۰۰ بود.

(۳) دیوان مَلک الشعراء بهار، نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۲۱۶۰۵، به خط محمد ملک‌زاده، ص ۶۲۹.

(۴) قرمباق.

(۵) گاه در بعضی منابع به این صورت هم نقل کرده‌اند: «فیدل هاف هافی شو هاف کن ببینم.»

(۶) نام یکی از سگ‌های عارف.

(۷) دیوان مَلک الشعراء بهار، گردآوردهٔ سید محمود فرخ خراسانی، ص ۲۵۸.

(۸) عزیز کاشی از فواحش بنام تهران در آن روزگار بود.

دومی گفت کیست این عارف	که چنین پیشه کرده کلاشی
سومی گفت جفت سید ضیاست	زانکه این مُرتشی ست آن راشی ^(۱)
چارمی گفت تالی شیدا است	لیک او چینی است و این کاشی
پنجمی گفت مطرب است و کُند	اندر این دسته کار دهباشی ^(۲)
ششمی گفت هست عزرائیل	لیک این عامل است و آن ناشی ^(۳)
هفتمی گفت مرد لا قیدی ست	کارش افیون کشی و حشاشی
هشتمی گفت از او نمی آید	هیچ کاری به غیر فراشی
نهمی گفت رند طراری ست	در شب و روز گرم عیاشی
دهمی گفت هیچ از این ها نیست	این بداخلاق تلخ خشخاشی
به درستی که هست این عارف	گه معروف دسته نقاشی ^(۴)

سال‌های بعد، عارف از برای بدگمانی، بهار را «بازیگوش» گرفت و دشنامیه‌ای منظوم علیه او سرود.

۳. رواج انتحار و مقاله «بازیگوش»

انتشار مقاله‌ای با امضای مستعار «بازیگوش» در روزنامه شفق سرخ آخرین زخم عمیق بر پیکر محترّص عارف بود. با شیوع انتحار در مملکت، جراید تهران مقالاتی درباره خودکشی و علل وقوع و راه‌های پیشگیری از آن منتشر کردند. نوزدهم فروردین ۱۳۱۰ روزنامه شفق سرخ در گزارشی از خودکشی خانم اعتلاءالملک، دختر مشارالسلطنه، که با هفت تیر به شقیقه خود شلیک کرده بود خبر داد^(۵) و در شماره‌های دیگر نیز با چاپ یادداشت‌هایی در این حیطة وارد میدان شد.^(۶) در یادداشت بدون

(۱) مُرتشی: رشوه‌خوار. / راشی: رشوه دهنده.

(۲) دهباشی: سردهسته ده نفر فراش.

(۳) طعنه‌ای است به مرگ یا خودکشی نزدیکان عارف.

(۴) دسته‌نقاشی: آشکار و روشن، بی‌اساس. مقصود از مصراع احتمالاً این باشد: گُه آشکار و بیخود و بی‌اساس مشهور شده.

(۵) «انتحار»، شفق سرخ، سال دهم، شنبه، ۱۹ فروردین ۱۳۱۰، شماره ۱۷۴۶، ص ۱.

(۶) «خودکشی هم تقصیر محیط است»، شفق سرخ، سال دهم، جمعه، ۲۲ فروردین ۱۳۱۰، شماره ۱۷۴۸، ص ۱؛ «چرا انتحار می‌کنند؟»، ر. ویران سمیعی، شفق سرخ، سال دهم، جمعه، ۲۲ فروردین ۱۳۱۰، شماره ۱۷۴۸، ص ۳؛ «چرا انتحار می‌کنند؟»، زین‌العابدین مؤتمن، شفق سرخ، سال دهم، سه‌شنبه، ۱۵ تیر ۱۳۱۰، شماره ۱۸۱۵، ص ۱؛ «انتحار از چه ناشی می‌شود؟»، علی صادقی، شفق سرخ، سال دهم، جمعه، ۱۸ تیر ۱۳۱۰، شماره ۱۸۱۷، ص ۳؛ «به هیچ‌وجه انتحار شایسته نیست»، شفق سرخ، سال دهم، پنج‌شنبه، ۳۱ تیر ۱۳۱۰، شماره ۱۸۲۵، ص ۲؛ «بدیختان وهمی»، حسین انصاری خلخالی، شفق سرخ، سال دهم، سه‌شنبه، ۱۲ مرداد ۱۳۱۰، شماره ۱۸۳۵، ص ۲.

امضایی با عنوان «چرا انتحار می‌کنند؟» (سال دهم، ۲۲ تیر ۱۳۱۰، شماره ۱۸۲۰، ص ۱) نویسنده رواج رمان‌های عاشقانه فرنگی را علت‌العلل دانست:

این جنون خطرناک در موقعی بروز کرد که ترجمه و نشر رمان‌های اروپایی و افسانه‌های خارجی در ایران معمول شد. علت و معلم و آموزنده خودکشی‌های عالم تمام همین رمان‌ها و سینماهای دراماتیک بوده که بالاخره آخر داستان به خودکشی یکی از پهلوانان قصه خاتمه یافته. اول رمان‌خوانده‌ها این فکر باطل را عملی کردند، بعد هم عوام به تقلید آنها. از اولیای وزارت معارف و اداره نظمیه تقاضا می‌کنیم که از نشر کتب رمان و ارائه سینماها و تئاترهایی که منتهی به خودکشی می‌شود جلوگیری نمایند.

در شماره ۱۸۶۶ شفق سرخ مقاله‌ای با امضای «بازیگوش» و با عنوان «خودکشی» در پاسخ به یادداشت فوق و با توضیح «در اطراف یادداشت شماره ۱۸۲۰» منتشر شد. آقای «بازیگوش» گناه را از دوش رمان‌نویسان انداخت:

کتاب‌های آنها از هزار نسخه بیشتر فروش نرفته و خریدار آنها هم بعضی شاگردان مدرسه و دخترهای بیکار و تن‌پرور خانواده و فُکلی‌های خیابان لاله‌زار بوده و در شهرهای ایران هنوز آوازه قدرت انشای آنها نیپچیده است.^(۱)

و علت اصلی انتحار را در درجه نخست رواج شعرهای عاشقانه مروج مرگ و سرمشق گرفتن نادرست توده از ادبیات دانست و در پایان، سفیهانه نتیجه گرفت:

در درجه دوم، سازندگان تصنیف‌های وطنی ما در این میان دادِ هنرمندی داده و آن‌قدر از دست زندگانی در هر پیش‌درآمد یا برگردان، تپانچه به صورت زدند که انسان حیرت می‌کند چرا تاکنون زنده مانده و جان یک ملتی را آسوده نکرده‌اند. ما همه شاگردان مکتب ادبیات در کسب شهرت آزمندیم و با وصف این حال نمی‌دانم چرا به خاطر هیچ‌یک از این آقایان نیامده است که یکی از وسایل قطعیِ اشتهار این است که از این جهان مسافرت کرده بگذاریم تصنیف‌های محزونِ ما را بر سر قبر ما نوحه‌سرایی کنند.^(۲)

(۱) شفق سرخ، سال دهم، پنج‌شنبه، ۱۸ شهریور ۱۳۱۰، شماره ۱۸۶۶، ص ۱ و ۳.
(۲) همان‌جا نیز: محمدرضا هزار شیرازی، عارفنامه هزار، شیراز، ۱۳۱۴، صص ۳۵-۳۶.

عارف در نامه‌ای نوشت: «خواندن این مقاله شوم دل مرا آتش زد»^(۱) و با توجه به خصومت دیرینه‌اش با بهار گمان کرد که نویسنده مقاله اوست. نخست تصمیم گرفت پاسخی به مقاله نوشته و به دفتر روزنامه شفق سرخ ارسال کند؛ اما منصرف شد:

خواستم جوابی به او نوشته به اداره روزنامه شفق سرخ بفرستم؛ دیدم به طور یقین طبع نخواهد شد. از طرفی هم روش من در چیزنویسی یک روند مؤدبانه نیست. چون قلم آتش افروز آقای بازیگوش خیلی دلم را سوزانده؛ با این همه پریشان‌خیالی مجبور شدم نظماً چیزی ساخته منتشر کنم. نسخه‌ای از آن تقدیم می‌شود و چند نسخه برای بعضی جراید و برای بعضی رفقا نیز خواهم فرستاد.^(۲)

و شلاقِ هجا را در مثنوی‌اش با این مطلع به گردش درآورد:

نویسنده را بایدی چار چیز:
دل و دست و افکار و وجدان تمیز

و از بهار پرسید: اگر از رسوایی واهمه نداری چرا همانند زنان زیر روبند و پیچۀ گمنامی پنهان شده‌ای؟ و او را «خبیث‌طینت» و «وجدان‌کش» و «خر عاریت‌پوش» و «حقه‌باز» و «سیه‌کاسه» و «فرومایه» و «ناپاک» و «ناجنس» و «چاپلوس» و «عقیده‌فروش» و «دموکراتِ پستِ دله» و «اسبابِ قتلِ حسین لاله و میرزاده عشقی» و «دامن‌آلوده» و «بی‌آبرو» و «موش کور» و «خفافش» و «خائن» و «شعر فروش» و «بی‌پدر و مادر» و «حرامزاده» و «منفعت‌طلب» و «دیوانه» و با تکرار اتهامی کهنه «دزد و غارتگر نثر و نظم» خواند:

شنیدم چو طومارِ عمرِ بهار بپیچید، اجل زد خزان‌ش به بار
ز شروان سوی طوس آمد فرود به خانِ تو مهمان‌کش آمد فرود
شدی میزبانِ سیه‌کاسه‌اش ببردی به تاراج سرمایه‌اش
چواز تن برون شد همی جانِ او به دست تو افتاد دیوانِ او
به عمری بُدش هر چه اندوخته
تو اندوختیش ای پدر سوخته

اگرچه عارف تا پایان عمر حامی رضاشاه ماند؛ قصیده‌پردازی‌های بهار و وحید دستگردی در مدح شاه را گزافه‌گوییِ کاسه‌لیسانه «شعرا و ادبای نکرۀ تهران» می‌شمرد

(۱) همان، ص ۴۹.

(۲) همان، صص ۱۸۰-۱۸۱؛ نیز: طلعت بصری، زنددخت: پیشاهنگ نهضت آزادی بانوان ایران، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۶، ص ۱۷۵.

خود کشی

[illegible][illegible]

۱- زباني پيغامون ۽ سلسلن جي هر ڪري سڀني
 ۲- ۱۹۷۱ع ۾ ڏيندڙن ۽ ڀڄڻ وارن جي ڳڻا
 ۳- ڪوئيٽ ۾ سرحددارن وٽي وڃي مڃڻ جو اعلان
 ۴- بنگلاديش ۽ اڳوڻي پاڪستان جي وچ ۾ وڃي
 ۵- ڏهه ورهيه جي رات ۾ بنگلاديش ۾ ڏهه ورهيه
 ۶- ڪم ڇڏڻ بعد ڏيندڙن جي آڏو سڀني ڀڄڻ
 ۷- ڪم ڇڏڻ بعد ڏيندڙن جي آڏو سڀني ڀڄڻ
 ۸- ڪم ڇڏڻ بعد ڏيندڙن جي آڏو سڀني ڀڄڻ
 ۹- ڪم ڇڏڻ بعد ڏيندڙن جي آڏو سڀني ڀڄڻ
 ۱۰- ڪم ڇڏڻ بعد ڏيندڙن جي آڏو سڀني ڀڄڻ

[illegible][illegible]

صلح الدین ایوبی

[illegible][illegible]

وزارت جنگ اسبهای درشت و قاطرهای قوی را بقیّت
 های خوب خریداری می نماید صاحبان دواب پیشنهادی خود
 را همه روزه غیر از ایام تعطیل به رکن (ک) ارگان حرب
کل قشون تسلیم نمایند

نمبر ۱۰۲۹، ۳۹۱	نمبر ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
----------------	--------------------

شده در روزنامه شفق، ص ۱۸ شهسور

[illegible][illegible][illegible][illegible]

برای آن که به تغییرات بسیار دقت داشته و در این زمینه به اطلاع دیگران درکات را به اشتراک بگذارد و از این طریق به دیگران آشنایی دهد و به این ترتیب به تغییرات در جامعه بپردازد. به همین دلیل که این روش به تغییرات در جامعه بپردازد و به این ترتیب به تغییرات در جامعه بپردازد.

روایت تمام بدست خود

زهره‌زبان می‌گوید: در ضمن مردمانی که از طرف ما به نگرانی از راه آمدیم و به تبادل مدارج ساختیاتی تو نیز فکر کرده ایم که تبادل از یک برادرم، گرانسید نانی و تزلزل و بی‌ثباتی ساختیاتی تو را برود و با هم‌پایه‌دار تو از این‌ها بفرستد و به جای خود از راه مدارج ساختیاتی بگذرد

کسر کرد

زهره‌زبان در جواب داد است که هر چه می‌گوید از طرفی است و از طرفی دیگر (از آنجا که)

ایری هم لار داند ایلمبرتر خوردر سرستق
نونه لار داند داند داند داند داند

دردمه

تذکره

آقای میرزا حبیبخان شهیدی با سابقه
چندین سال خدمت وزارت معنایه و در سال ۱۳۰۲
مراسم جلوسه در مقام مالک دولتی خوردر دولتی
در مقام مالک تعلیم خان خوردر و در سال ۱۳۰۳
به اداری وزارت معنایه و در سال ۱۳۰۴

مطابق خبر آژانس بریتانیا گرامر د
من مطلق خود ایلمبرتر نبوده است نه تما است
من مطلق لار داند که حسن است لار داند
نویس بر آژانس فارسی مطلق مطلق نویس
نویس درجه داند نبوده است

در خدمت دولتی و در خدمت دولتی
در خدمت دولتی ایلمبرتر داند
ارغش مطلق و دودن بر و دست و لار داند

مع رسید

در پی تیرتی، تیرتی ایسور خالجه
بیهوشی ناداری د ک زورده اور خالجه
اور ولستمان خالجه د سگ و داندوگ و دوز
و لاملی دوزان خالجه چکوتو بادی و دمان
قیل کل جاسمه کل حضور داشت

تجار بخانه میرزا حیدر علی گلشن و اولاده در بوشهر

(عنوان تلگرافات «لشني بزرگ»)
در انجام امرجات تجاري مخصوصاً در قسمت حمل و نقل و خریدوفروش
باجای رضایت مراجعه کنندگان حاضر است

Mirza Hassan Ali Golsan & Sons
Bushire
Tel Adress : Biggolshan Forwarding & Commission Agents

شماره اعلان ۹۰۸

شمس « با افضاي مستعار «نازنگوش»، جان

ان ترکیه وشامات
الکرادیه علیه ترکیه
انعام سبوتند که ملکات شامات
وهم خط سمرعی تقریباً بطور
مکثرون (الکانتوت) ترویج
میر بکت - این خط پس از طی
دوره آخن (عنه) به حلب که از
است بلائی کرده و از آنجا
تا وین روده پشما شطرات

خط فرات دامل و از آن قطعه
رف جنوب غری حاضر نموده و
خط آمن دیگری که دو خاک
نصین منته است جاو سی رود
که از آن نصین دو پاره به سمت
غرب و شرق یکی شهر کو چک
و از طرف دجله غم می شود بطور
معمول از دجله ملکیکن هم سرحد
از طرف ایالت کردستان کرک
است از آن سرحدت گردستان

ترکیه جنوبی ایالت (سیلیسیا)
 راسی (مین ناب) و (سیرچیک)
 اردین) و نصیبین و چشقره
 و بندر اسکندرون و گوشه
 قطعه حران اثر نواحی شامات
 میوزیوم .
 فرانسیسیا بتوان قیومت خاک
 بد فرزنداد سرحدی با ترکیه
 یکدیگر را معین کردند لکن

بسیار راجع به خود سرحدی
و هنوز هم کاملاً رفع نشده
و این بدستهای - اصلیت این است
و چشم مردم دوخته اند و احتمال
بچه بروز حسوداتی مانند قضا
بر حقه .
توای کردستان ترکیه اگر کرد
و دانه طایانستان تا چپال
() منته گردیده در سرحدات
گوچکی برایشان زیرا در آن
و دانه کردستان میباشد و آن

ت دارند و از لحاظ هم فکری
مدد اقداماتی برآمدند ولی
واظف سرحدت بوده و دستجات
در همان موقع بعضی جرائد
روا در شامات بدخلات در ختنه
و میگذشتند رؤساء انقلابون
(خبر) دوباره اگراد سرحد
که پکارهائی شروع نموده اند
فن متنبه انقلابول بشعربك

مجلس وکیلان از روسای اتحادیه
آفری داغ بر حسب تقاضای
آنها را از منطقه ترکیه
بروند مجدداً پیدا شده است در
مسرحیات عملیات تشکیلات
از نامت است شدت کرده است
یکی اگراد است در تحت فرمان

درحقیقت است اداره میخانه کمیت
از پیشت تورش آغری دوش
اکنون عنوان تشکیل گردستان
ت وسته تجدید خلافت را در
نی قرار داده است بدین جهت
بین دوره عبدالعزیز که حکومت
نقید کرده بود ازبایطی بر
زبان وقت راجع باین قضایا
ای که آن پتو شده معرکه وادانی
ما بنده فرانسویها هم از آنها

این مکتب و هر دو آلت دست
این عاقلان کردها با تمام بسته
تا انسان باید ساده لوح باشد تا
با او در این قضیه داشته باشد
و با راسخا هستند و کردها

● مقاله «خود»

۱۳۱۰، صفحه اول

و پیش از این رویداد نیز بهار را «مَلِک الشعراى شاعر آستانه» و وحید را «گدای شعر فروش شاعر بدنام‌کن»، «مداح خاندان وثوق الدوله» و «آرزومند مقام امیرالشعرایی دربار پهلوی»^(۱) خوانده بود:

وحید پادرازی یا دستگردی دستِ تَکدّی‌اش سال‌ها به‌عنوان شاعری دراز و زبان مداحی‌اش باز است... در یک همچو دوره و عصری که خود سلطنت مسخره‌بازی است استدعا و درخواستش از تیمورتاش اوباش این بوده است که او را به‌سمت شاعری دربار بپذیرند! برای کوتاه‌نظری و پست‌فطرتی یک شاعر نهضت انقلابی آن هم در یک همچو قرن، بیش از این زحمت به قلم دادن سزاوار نیست.^(۲)

تابستان سال ۱۳۰۷ که وحید در سفر به همدان برای زیارت مزار باباطاهر همراه فریدالدوله به خانه عارف رفت به‌گرمی از او استقبال کرد. به سر و روی یکدیگر بوسه زدند و وحید چند شماره از ارمغان را به عارف هدیه کرد.^(۳) در نامه‌ای که مدتی بعد به درخواست بدیع‌الحکما به وحید نوشت او را «گرامی استاد من آقای وحید» خطاب کرد و نوشت: در این ایام وقت بدیع‌الحکما برای مطالعه ارمغان تنگ است؛ مرحمت فرموده سهمیه ایشان را به سراب‌قحط برای حشمت‌الملک کردستانی بفرستید.^(۴) با انتشار مقاله بازیگوش گمان کرد وحید هم از آتش‌بیاران معرکه است و در محافل مشترک، مَلِک الشعراى مملکت را علیه شاعر خلوت‌گزیده شورانیده؛ وحید را «... خر گند گدای حسود» توصیف کرد و همراه محارمش مقابل جوخه هجو کشید. در یک بیت نیز تقی‌زاده را «وطن‌فروش» نامید و در ادامه با مفاخراتی اغراق‌آمیز و هَل من مبارز بهار را در آوردگاه شعر به مصاف طلبید و نسخه‌هایی از این خشم‌نامه را برای کسروی، رضازاده شفق و میرزاسلیمان‌خان میکده فرستاد تا اگر صواب دانستند منتشر شود.^(۵) میرزاسلیمان‌خان پاسخ داد بهار نویسنده این مقاله نیست و عارف را از انتشار شعر بر حذر داشت. رضازاده شفق پیشنهاد کرد شعر با ستردن برخی ابیات و حذف نام بهار به‌صورت کتابچه‌ای منتشر شود.^(۶) کسروی پاسخ دیگری داد؛ زیرا می‌خواست با شعر عارف از بهار انتقام بکشد.

(۱) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۲۲۵.

(۲) همان، ص ۲۲۴ و ۲۹۲.

(۳) کلیات دیوان عارف قزوینی، به‌اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، ص ۴۸۵.

نیز بنگرید به: علیرضا بدیع همدانی، «آشتی وحید و عارف»، وحید، نیمه دوم اسفند ۱۳۵۷ و نیمه اول فروردین ۱۳۵۸، شماره‌های ۲۵۲ و ۲۵۳، ص ۲۴.

(۴) «نامه عارف به وحید»، ارمغان، سال پنجاه و سوم، دوره چهارم، بهمن و اسفند ۱۳۵۰، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، صص ۷۷۱-۷۷۲.

(۵) عارف‌نامه هزار، صص ۵۰-۵۱.

(۶) همان، ص ۵۳.

۳-۱. بهار و کسروی

در سال ۱۳۰۹ بهار در یادداشتی بدون امضا ضمن اذعان به فضل و دانش کسروی «سبک عبارت و طریقهٔ نثر» او در مقاله «شیر و خورشید» را متکبرانه، دور از نزاکت ادبی و در مواردی نادرست خواند و به باد انتقاد گرفت.^(۱) کسروی مخفی داشتن امضا را «آزار دادن و نیش زدن» قلمداد کرد و به تندی پاسخ‌هایی داد و بهار را علاوه بر ربودن دیوان بهار شیروانی به ربودن آثار شاعری اهل تُرشیز نیز متهم کرد.^(۲) کسروی در همین مقاله نوشت نسخه‌ای منحصر به فرد از التنبیه علی حُدُوث التَّصْحِیفِ^(۳) اثر حمزه اصفهانی را یافته و نسخه‌ای از روی آن استنساخ کرده و از مجتبی مینوی برای مقابلهٔ دو نسخه و تصحیح غلط‌ها یاری گرفته و تقاضا کرده مینوی نیز نسخه‌ای استنساخ کند. بهار نسخهٔ کسروی را برای استنساخ گرفت و به روایت کسروی پنج سال برای جلوگیری از استنساخ دیگران «حبس کرد» و حالا:

آن‌همه زحمت من و مینوی را که خود کمتر از زحمت یک تألیف نبوده هیچ انگاشته و مدعی رؤیت اصل نسخه و برداشتن یادداشت‌ها از روی آن نسخه شده است! و ترجمهٔ حال حمزه اصفهانی را کلمه به کلمه از دیباچهٔ کتاب سَنَى مُلُوكِ الْأَرْضِ که در برلن چاپ شده ترجمه نموده و هرگز نامی از دیباچهٔ مذکور نمی‌برد!^(۴)

بهار متقابلاً جوابیه‌ای به دفتر مجلهٔ آرمان فرستاد و ستیز ادامه یافت و در قصیده‌ای با مطلع:

(۱) بهار، محمدتقی، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۵، جلد دوم، صص ۱۶۵-۱۸۹.

(۲) احمد کسروی، «التنبیه علی حروفِ التَّصْحِیفِ تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی»، آرمان، سال اول، اسفند ۱۳۰۹، شماره‌های ۴ و ۵، ص ۱۵۶.

(۳) عنوان کتاب در یادداشت کسروی التنبیه علی حروفِ التَّصْحِیفِ آمده، قدما نیز گاهی آن را احتمالاً به تبعیت از الفهرست ابن ندیم «حروفِ التَّصْحِیفِ» خوانده‌اند؛ زیرا ابن ندیم با عنوان کتاب التنبیه علی حروفِ الْمُصَحَّفِ از این اثر یاد کرده است (الفهرست، طبع فلوگل، ص ۱۳۹ و طبع تجدّد، ص ۱۵۴) با این وصف، کتاب با نام التنبیه علی حُدُوثِ التَّصْحِیفِ منتشر شده است.

ضمن گفت‌وگویی با استاد علی بهرامیان ایشان سخنی از مهرداد بهار نقل کردند: «مهرداد بهار می‌گفت پدرش و کسروی در کلاس درس پهلوی هرتسفلد حاضر می‌شده‌اند و کسروی جزوهٔ بهار را می‌گرفته تا جزوهٔ خود را تکمیل کند و کسروی در حواشی، خطاهای بهار را تصحیح می‌کرده است. گفت آن جزوه‌ها اکنون نزد من است و چون خودم پهلوی می‌دانم خوب که نگاه می‌کنم می‌بینم کسروی در غالب موارد در ایراد به پدرم حق داشته است.» [با سپاس از سرور گرامی‌ام استاد علی بهرامیان که در باب نام کتاب راهنمایی فرموده و نیز اجازهٔ نقل این خاطره را دادند].

(۴) همان، ص ۱۵۶. برای پاسخ بهار بنگرید به: بهار و ادب فارسی، جلد دوم، ص ۱۹۷.



• مجتبیٰ مینوی



• سیداحمد کسروی

ای کسروی ای سفیه نادان سرگشته تیه بغی و خِذلان^(۱)

کسروی را زیر ضربه سنگین هجو و اهانت گرفت:

الفاظ به کسره می‌گذاری زان کسروی‌ات شده‌ست عنوان
ورنه تو کجا و آل کسری ای مایه ننگ آل قحطان^(۲)

و در قطعه‌ای سرود:

ای تازی تُرک! معنوی از چه شدی؟ وی تُرکِ محقق! نبوی از چه شدی؟
وَر بودی تُرک و بعد سید گشتی ای سیدِ تُرک! کسروی از چه شدی؟!^(۳)

وقتی عارف در این مثنوی بهار را «دزد و غارتگر نثر و نظم» نامید و در ابیاتی گفت:

(۱) دیوان بهار، جلد دوم، صص ۵۰۷-۵۰۸.

(۲) دیوان بهار، جلد دوم، ص ۵۰۷.

(۳) دیوان مَلک‌الشعراء بهار، به‌کوشش مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۶۸، جلد اول، ص ۵۳۸. در مثنوی‌ای نیز گفته: «جاهلی گول مولوی شده است / سیدی تُرک کسروی شده است» (همان، به‌کوشش مهرداد بهار، جلد دوم، ص ۹۲۹).

ازین پس به تردستی از این و آن چو تاریخ دزدیدی آن را بخوان
و یا آنکه از حضرت کسروی بدان سان که کش رفته‌ای، کش روی

به دزدیدن دیوان بهار شیروانی، موضوع نزاع قلمی‌اش با کسروی و جرایم دیگری که به گردن بهار می‌بستند اشاره می‌کرد.^(۱)

میرزا نصرالله بهار شیروانی شاعر آذربایجانی تبار نیمه دوم قرن سیزدهم و ملک الشعرای دربار ناصرالدین‌شاه در سفر به خراسان مدتی در خانه میرزا محمد کاظم صبوری، پدر بهار، اقامت کرد. مغرضانی گفتند و نوشتند که میرزا نصرالله شیروانی در خانه میرزا محمد کاظم صبوری درگذشت و محمدتقی جوان دیوان و تخلص او را ربود و به تدریج به نام خود منتشر کرد؛ اما بهار، به حق، ضمن ابلهانه دانستن این اتهام نوشته او در تهران از دنیا رفت و شاه‌دان عینی صحت حرف مرا گواهی می‌کنند.^(۲) سابقه مجادلات کسروی با بهار سبب شد او عارف را به انتشار هجونامه تحریک کند تا به دست و زبان عارف نیز به بهار زخم بزند. بهار پس از آگاهی از سروده شدن این هجونامه بلندبالا در مقام رفع اتهام از خود در روزنامه ایران آزاد نوشت: «عارف شاعر ملی ایران است و هیچگاه تاریخ تلاش‌های ملی نام این شاعر را از یاد نخواهد برد.»^(۳) و نام «بازیگوش» را به اشاره فاش کرد: «یکی از دوستان من که به لندن مسافرت کرده.»^(۴) نامی ننوشت؛ اما نگفته پیدا بود: لطفعلی صورتگر. از ادیبان سنت‌گرایی که دو سال پیش از این ماجرا نیز در مقاله‌ای با عنوان «روزهای تعطیل» در دو شماره پایانی شفق سرخ (پنج‌شنبه، ۲۱ شهریور ۱۳۰۸، شماره ۱۳۰۲، ص ۱ و جمعه، ۲۲ شهریور، ص ۲) به عارف تاخته بود:

روزی بود که روزنامه‌نویس‌های ما کارشان گریه انداختن ملت بود و در سرمقاله‌های جراید جمله‌هایی نظیر «اجانب به ناموس ما دست‌درازی می‌کنند» و «ما خرابیم، چو صفر اندر حسابیم» دیده می‌شد. خوشبختانه روز این اشک‌ریزی‌ها سر آمده.

عارف پس از خواندن این یادداشت در نامه‌ای به رضازاده شفق پاسخ نیش قلم صورتگر را چنین داد: «خاک بر سر تازه به دوران رسیده‌ای کم‌صبر که نداند با این

(۱) بهار قطعه‌ای در ذم شخصی که او را دزد آثار شیروانی می‌دانست سرود. (دیوان بهار، جلد دوم، ص ۴۹۸) همچنین برخی منکران بهار شایع کرده بودند که او شعرهای پدرش را به نام خود نشر می‌دهد. بهار ناچار شد چند قصیده برای اثبات قوت طبعش بسازد. (همان، جلد دوم، صص ۱۰۵-۱۰۷ و صص ۱۴۴-۱۴۶).

(۲) بهار و ادب فارسی، جلد دوم، ص ۱۹۶.

(۳) نصرت‌الله فتحی، عارف و ایرج، تهران، چاپ‌پخش، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۱۹۸.

(۴) «یادداشت‌های پراکنده»، ایران آزاد، چهارشنبه، ۸ دی ۱۳۱۰، شماره ۵۲، ص ۱.

اخلاق مانند رواج بازار دزدی، دروغ و بی‌ناموسی تا صد سال دیگر هم باز چو صفر اندر حسابیم.^(۱)

یادداشت بهار در افشای نام حقیقی «بازیگوش» افاقه نکرد و آتش خشم عارف را فرونشانند:

آقای مَلِک‌الشعرا در دشمنی با من در چند موقع فروگذار نبود و باز هم منتظر وقت و فرصت است. می‌دانم آن که دو به دستش افتاد به‌قدر سرِ مویی گذشت ندارد. حالا اگر در مقدمه شرحی که در روزنامه ایران به‌طور گاه به نعل گاه به میخ به‌عنوان خصوصیت گله کرده است به مفاد این شعر است که گفته‌اند:

بُود سگ مهربان از ناتوانی و گرنه سگ کجا و مهربانی^(۲)

در نامه‌ای دیگر با تعریض به لطفعلی صورتگر او را «قلم‌به‌مزد»^(۳) نامید و باز نوشت:

نمی‌دانید دیدن بعضی مقالات بی‌سر و ته که علیه من می‌نویسند چه کاری به دل و چه صدمه‌ای به روح عاصی من می‌کند. آن شخص بی‌فکر [صورتگر] هیچ نمی‌داند موقعی که من گفته‌ام «ما چه هستیم؟» چه موقعی بوده؛ اگر او را می‌دیدم می‌گفتم: بدبخت مگر حالا چه شده‌ایم؟ باز هم می‌شود گفت: «ما چه هستیم؟» با این پستی اخلاق، خرابی روح و فکر و همه چیز، که از هر جهت «خراب اندر خرابیم» تا هزار سال دیگر هم تصنیف «ما چه هستیم؟» کهنه نخواهد شد.^(۴)

کسانی همچون صورتگر و دستگردی با انگشت نهادن بر جوهر هیجانی شعر عارف و مشوق به جان‌بازی در راه میهن، سرودهای انقلابی عارف را علت اصلی خودکشی جوانان دانستند؛ اما سخن آنان به‌هیچ‌وجه سنجیده و مقبول نیست و محرکشان در نگاشتن چنین مقالاتی در درجه نخست، خوش‌خدمتی به رضاشاه در قضیه دستور او به مطبوعات در حمله به مخالفان و کوفتن هر صدای منفعل یا انتقادی است و دیگر، حسادت به جایگاه عارف نزد مردم و عنوان «شاعر ملی»

(۱) عارف‌نامه هزار، ص ۱۴۸. «ما خرابیم، چو صفر اندر حسابیم» سطری از یک تصنیف عارف است. همان، صص ۵۳-۵۴.

(۲) کلیات دیوان عارف قزوینی، به‌اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۴۵۰. نیز بنگرید به: علیرضا بدیع همدانی، «آشتی وحید و عارف»، وحید، نیمه دوم اسفند ۱۳۵۷ و نیمه اول فروردین ۱۳۵۸، شماره‌های ۲۵۲ و ۲۵۳، ص ۲۴؛ نیز: ابراهیم صفایی، چهل خاطره از چهل سال، تهران، علمی، ۱۳۷۳، صص ۴۱-۵۰.

(۴) عارف‌نامه هزار، صص ۱۵۵-۱۵۶.

است.^(۱) نکته دیگر این است که انتقاد گزنده صورتگر از وجه عصیانی سخن عارف، انتقاد از سویه ناگزیر پیام شاعر انقلابی در آن عصر است؛ البته سخن صورتگر متضمن تعریضی دیگر هم هست و آن خودکشی و مرگ شماری از نزدیک‌ترین دوستان عارف در روزگاران نهضت مشروطه و سال‌های پس از آن است.^(۲)

۴. از چیزهای دیگر

گذشته از اختلاف مواضع سیاسی، نفرت سیاهی که عارف به سمت رقیبانش پرتاب می‌کرد واکنشی به نفاق یا زخم‌زبان‌های حریفان بود. می‌گوید وحید برای کسب نام و منافع شخصی به کلنل نزدیک شد و غزلی هم برای من گفت؛ اما بعد از مرگ پسیان با من بی‌لطف شد.^(۳) در وقایع نهضت جمهوری و جناح‌بندی‌های بی‌ثبات آن مقطع، وحید عارف و عشقی را «بدخواهان وطن» و «رشوہ‌گیر انگلیس» خواند و گفت یکی از خیانت‌های سیدضیاء به ایران و ایرانی دوستی‌اش با عارف و میرزاده عشقی بود.^(۴) عشقی در هجوی با مطلع:

ای وحید دستگردی! ... گندیده‌دهن ای بنامیده همی گند دهانت را سخن^(۵)

در کنار عارف ایستاد. وحید دستگردی مؤسس «انجمن ادبی ایران» و «انجمن ادبی حکیم نظامی» که در هر شماره از ارمغان شعر و مقاله داشت و حتی سال‌ها پس از مرگش چکامه‌هایی به سبک و اسالیب استادان کهن از او چاپ می‌شد در زمان حیاتش نیز در صف فراموش‌شدگان بود؛^(۶) اما رشکمندانه «شاعر ملی» را «مطرب»^(۷) خطاب می‌کرد. عارف به‌درستی می‌گفت: «اسم شاعر ملی هر کسی را که بتواند یک شعر مهمل هم بگوید با من دشمن خونی و خصم مادرزاد کرده است.»^(۸)

(۱) «اسم شاعر ملی هر کسی را که بتواند یک شعر مهمل هم بگوید با من دشمن خونی و خصم مادرزاد کرده است» (عارفنامه هزار، ص ۲۲۴).

(۲) «طبیعت با من معامله غریبی کرد، با چندین نفر مأنوس شدم که هریک از آن‌ها دوست و رفیق مهربان‌تر از برادری برای من بودند، خود را کشتند و هرکدام به‌نوبت روزگارم را تیره و تار کردند» (کلیات دیوان عارف قزوینی، به‌اهتمام سیف آزاد، صص ۶۶-۶۷)، کسانی همچون مرتضی‌خان از علما و مجتهدان قزوین، محمدرفعی‌خان و عبدالرحیم‌خان.

(۳) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، ص ۲۲۴.
(۴) همان‌جا.

(۵) میرزاده عشقی، سید محمدرضا، کلیات مصوّر میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، صص ۴۲۸-۴۳۲.

(۶) بنگرید به: محمدرضا شفیعی کدکنی، با چراغ و آینه، تهران، سخن، ۱۳۹۰، صص ۴۰۰-۴۰۱.

(۷) تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی، صص ۲۹۶-۲۹۷.

(۸) عارفنامه هزار، ص ۲۲۴.

معاندانش وکیل و وزیر و سناتور و صاحب‌کرسی و انجمن‌دار و جماعتی از آویختگان به قدرت بودند و او چاره‌ای جز مقابله با سلاح هزل و هجا نداشت. در قصیده‌ای با مطلع:

ای صنایدِ ادب هرزه‌درایید همه در طبیعت چو من ... گدایید همه

که سال ۱۳۰۵ در پاسخ قصیدهٔ وحید دستگردی سرود^(۱) همچون مثنوی مورد بحث، حجم چشمگیری از دشنام ادبی و غیرادبی را روی کاغذ آورد تا بعدها آیندگان، فاتح پیکار را برگزینند.

بهار نوشته در دوران اقامت در خراسان چشم‌انتظار روزنامه‌های تهران می‌ماندم تا اشعار و تصنیف‌های عارف را بخوانم؛ «ولی روزی که در تهران به دیدار او نایل شدم، او را مردی خشن و بدسلوک و بدبین یافتم و به قول عوام گلمان همدیگر را نگرفت و دوستی ما ادامه نیافت.»^(۲) و در یکی از نوشته‌هایش، موجز و پوشیده، به ماجرای اشاره کرد که پرده از خصوصیت فی‌مابین برمی‌داشت: «یکی از شوخی‌های اسماعیل یکانی دوستی مرحوم عارف و من را تا آخر عمر به هم زد.»^(۳)

جز آنچه یاد شد، به احتمال، وقایع دیگری نیز در میان بوده که پیوندهای دو شاعر میهن‌دوست را از هم می‌گسلانده؛ فی‌المثل عارف نوشته: «در استانبول چه زحمت‌ها به ما وارد آمد و از بی‌پولی چه‌ها کشیدیم. همدردها می‌دانند و کاغذی برای استعانت پیش ملک نوشته جواب نگرفتم.»^(۴) بهار هم در نامه‌ای به دینشاه ایرانی دربارهٔ کتاب سخنوران دوران پهلوی ضمن گلایه از کاستی در معرفی‌اش در کتاب و عدم ذکر اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و بسنده کردن به یک معرفی دو سه سطری^(۵) نوشت: «اشعار عارف با کمال بی‌انصافی و ناجوانمردی در دشنام من سروده شده»^(۶) و او به همراه کسانی دیگر با بدگویی از من نزد شما خواسته‌اند از من انتقام بگیرند و:

(۱) قصیدهٔ وحید فروردین ۱۳۰۴ در مجلهٔ ارمغان (سال ششم، شمارهٔ اول، صص ۲-۷) منتشر شد.

(۲) عارف و ایرج، صص ۱۹۱-۱۹۸.

(۳) محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، جلد دوم، ص ۲۶.

(۴) دیوان عارف قزوینی، به‌کوشش صادق رضازادهٔ شفق، قسمت تصنیف‌ها، ص ۸.
5. Irani, dinshah J. *Poets Of The Pahlavi Regime, bombay, 1933*, pp. 196-226.

(۶) نامه‌های بهار، به‌کوشش علی میرانصاری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱.
گزیده‌ای از مثنوی عارف در سخنوران دوران پهلوی (صص ۳۹۰-۴۰۶) منتشر شد.

نام مرا در نامه شما به خواری یاد کنند و تنها از شرح حال و سوابق خانوادگی و تحصیلات و خدمات ملی و ادبی و سایر کارنامه‌های من به همین اکتفا نمایند که فلانی عضو مهم انجمن ادبی است!^(۱)

اما به نظر می‌رسد برکنار از همه جدال‌های قلمی و کلامی، عارف را دوست داشت و در سوگش یکی از زیباترین مرثیه‌ها را سرود و البته فراموش نکرد که در همان مصراع نخست با کلمه «داعیه‌دار» به منش خودستایانه او اشاره کند:

دعوی چه کنی؟ داعیه‌داران همه رفتند شو بار سفر بند که یاران همه رفتند^(۲)

و باز با فغان از «ناکسان» و درافتادن در چنبره «قلوب خالی از عواطف»، تحسّر بار، سرود:

نشاطِ محفلِ ناهید و نغمه داوود

تمام یکسره جمع است، حیف عارف نیست^(۳)

(۱) همان، ص ۱۱۳.

(۲) دیوان بهار، جلد دوم، ص ۳۸۲. این سروده بهار یادآور شعری از غزالی مشهدی است: از کوی جنون سلسله‌داران همه رفتند / ما با که نشینیم که یاران همه رفتند (صادقی کتابدار (صادقی بیگ افشار)، مجمع‌الخوای، ترجمه عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، چاپخانه اختر شمال، ۱۳۲۷، ص ۱۳۹). تا سال‌ها همه گمان می‌کردند بهار این مرثیه را برای علامه قزوینی سروده است؛ اما چنین نبود: مدت کوتاهی از اواخر دی‌ماه ۱۳۲۷ تا اوایل سال ۱۳۲۸ حبیب یغمایی از محمدابراهیم باستانی پاریزی خواسته بود تا او را در غلط‌گیری و انتشار مجله یغما یاری کند. ملک‌الشعراء بهار به علت بیماری و ناتوانی در نوشتن مقاله مجموعه‌ای دست‌نویس از شعرهایش به یغمایی سپرده بود تا او به انتخاب خود در مجله درج کند. یغمایی این مجموعه پنج شش جلدی را در اختیار باستانی پاریزی گذاشته بود تا او برای هر شماره سروده‌هایی برگزیند. پس از مرگ علامه محمد قزوینی در ششم خرداد سال ۱۳۲۸ باستانی پاریزی ضمن تورق شعرهای بهار غرلی با این شأن نزول یافت: «این شعر را در رثای عارف قزوینی گفته‌ام» و بر آن شده بود تا این شعر منتشر نشده را با تغییر مصراع اول از «دعوی چه کنی؟ داعیه‌داران همه رفتند» به «از مُلکِ ادب حکم‌گذاران همه رفتند» در سوگ علامه قزوینی منتشر کند و چنین هم کرد. پس از انتشار مجله، بهار تلفنی از یغمایی گلایه کرده بود که «من چه کار داشتم که شعر در مرگ علامه بگویم؟ و چرا در شعر من دست بردیدی؟» (بنگرید به: باستانی پاریزی، محمدابراهیم، «یغمایی و شعر بهار»، یغما (یغمای سی و دوم: یادنامه حبیب یغمایی)، گردآوری ایرج افشار، با همکاری قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران، ۱۳۷۰، صص ۷۱۲-۷۱۸).

(۳) دیوان بهار، جلد دوم، ص ۳۶۴.

مشخصات مراجع

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم.
«یغمایی و شعر بهار»، یغمای سی و دوم (یادنامه حبیب یغمایی)، گردآوری ایرج افشار، با همکاری قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران، ۱۳۷۰.
- بدیع، امیر مهدی.
«نامه‌ی امیر مهدی بدیع به ایرج افشار»، کلک، مرداد - آذر ۱۳۷۶، شماره‌های ۸۹ - ۹۳.
- بدیع همدانی، علیرضا.
«آشتی وحید و عارف»، وحید، نیمه‌ی دوم اسفند ۱۳۵۷ و نیمه‌ی اول فروردین ۱۳۵۸، شماره‌های ۲۵۲ و ۲۵۳.
- بصری، طلعت.
زنددخت: پیشاهنگ نهضت آزادی بانوان ایران، تهران، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۴۶.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا).
روزنامه‌ی ایران، سال دوازدهم، یکشنبه، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۴۷ ق. / ۲۲ مهر ۱۳۰۷، شماره‌ی ۲۷۸۵ / «یادداشت‌های پراکنده»، ایران آزاد، چهارشنبه، ۸ دی ۱۳۱۰، شماره‌ی ۵۲. / دیوان بهار، تهران، امیرکبیر، جلد اول (۱۳۳۵) و جلد دوم (۱۳۳۶). / دیوان ملک‌الشعراء بهار، به‌کوشش مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۶۸. / بهار و ادب فارسی، به‌کوشش محمد گلبن، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۵. / تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷. / نامه‌های بهار، به‌کوشش علی میرانصاری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹. / دیوان ملک‌الشعراء بهار، گردآورده‌ی سید محمود فرخ خراسانی، به‌کوشش مجتبی‌ی مجرد و سید امیر منصوری، تهران، هرمس، ۱۳۹۷. / دیوان ملک‌الشعراء بهار، نسخه‌ی کتابخانه‌ی مجلس به شماره‌ی ۲۱۶۰۵، به خط محمد ملک‌زاده.
- پورعظیمی، سعید.
تصحیح دیوان عارف قزوینی و تحقیق در احوال وی (رساله‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی)، ۱۳۹۷.
- دوامی، عبدالله.
ردیف آوازی و تصنیف‌های قدیمی، به روایت استاد عبدالله دوامی، گردآورنده: فرامرز پایور، تهران، ماهور، ۱۳۹۰.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا.
با چراغ و آینه، تهران، سخن، ۱۳۹۰.
- صادقی کتابدار (صادقی‌بیگ افشار).
مجمع‌الخواص، ترجمه‌ی عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، چاپخانه‌ی اختر شمال، ۱۳۲۷.
- صفایی، ابراهیم.
«نامه‌ی عارف به وحید»، ارمغان، سال پنجاه و سوم، دوره‌ی چهارم، بهمن و اسفند ۱۳۵۰، شماره‌های ۱۱ و ۱۲. / چهل خاطره از چهل سال، تهران، علمی، ۱۳۷۳.

- صورتگر، لطفعلی.
 «روزهای تعطیل»، شفق سرخ، پنجشنبه، ۲۱ شهریور ۱۳۰۸، شماره ۱۳۰۲ و جمعه، ۲۲ شهریور. / (با نام مستعار بازیگوش)، «خودکشی» (در اطراف یادداشت شماره ۱۸۲۰)، شفق سرخ، سال دهم، پنجشنبه، ۱۸ شهریور ۱۳۱۰، شماره ۱۸۶۶.
 - طبری، احسان.
 ایران در دو سده واپسین، تهران، شرکت خاص انتشارات توده، ۱۳۶۰.
 - عارف قزوینی، ابوالقاسم.
 «ترانه‌های ملی»، روزنامه نوبهار، سال چهارم، سه‌شنبه، غره محرم ۱۳۳۴ / ۱۷ آبان ۱۲۹۴، شماره ۸۵. / دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به‌کوشش صادق رضازاده شفق، برلین، چاپخانه مشرقی، ۱۳۰۳. / کلیات دیوان عارف قزوینی، به‌اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، تهران، چاپخانه تابان، چاپ سوم (چاپخانه تابان، ۱۳۳۷) و چاپ ششم (امیرکبیر، ۱۳۵۶). / دیوان عارف قزوینی، تدوین محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت، تهران، نگاه، ۱۳۸۱. / نامه‌های عارف قزوینی، به‌کوشش مهدی به‌خیال، تهران، هرمس، ۱۳۹۶. / «نامه عارف به غلامعلی رعدی آدرخشی»، آینده، سال پانزدهم، خرداد - مرداد ۱۳۶۸.
 - فتحی، نصرت‌الله.
 عارف و ایرج، تهران، چاپ‌پخش، چاپ سوم، ۱۳۵۳.
 - فرخی یزدی، محمد.
 دیوان فرخی یزدی، تصحیح حسین مکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
 - کسروی، سید احمد.
 «التنبیه علی حروف التصحیف تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی»، آرمان، سال اول، اسفند ۱۳۰۹، شماره‌های ۴ و ۵.
 - میرزاده عشقی، سید محمدرضا.
 «جمهوری قلابی»، سیاست، سال سوم، دوشنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۳، شماره ۲۵. / کلیات مصوّر میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴.
 - هدایت، مهدی‌قلی (مخبرالسلطنه).
 خاطرات و خطرات، تهران، زوّار، ۱۳۴۴.
 - هزار شیرازی، محمدرضا.
 عارف‌نامه هزار، شیراز، ۱۳۱۴.
 - یکانی، اسماعیل.
 «بدیعیات: کنسرت عارف»، روزنامه ایران، سال سوم، شنبه، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق. / ۳ میزان (مهر) ۱۲۹۸، شماره ۱۹۲.
 - «چرا انتحار می‌کنند؟»، شفق سرخ، سال دهم، ۲۲ تیر ۱۳۱۰، شماره ۱۸۲۰.
 - «مدارکی درباره عارف قزوینی»، آینده، سال هجدهم، مهر - اسفند ۱۳۷۱، شماره‌های ۷ - ۱۲.
 - Irani, dinshah J. *Poets Of The Pahlavi Regime*, bombay, 1933.